

نگاهی به زندگی امام موسی کاظم (ع)

۳۵ سال امامت زیر سایه ۷ سال زندان

علیرضا شاطری

نویسنده

در یک جلسه با جمعی دانشجو روایتی کردم از نوع نگاه ما به تاریخ اسلام که چطور به حرف های کوتاه منبری ها و مداحان اکتفا کرده ایم و عدم اشراف به تاریخ عملاً باعث می شود که نگاهمان غیر دقیق باشد.

بنای توضیح آن روایت معوج از تاریخ را اینجا ندارم. تلاش من در این متن این است که در حد وسع یک متن کم غبار از تاریخ بردارم و نگاهی هر چند گذرا داشته باشم به زندگانی امام هفتم مان، حضرت موسی بن جعفر (ع).

امامی که برای ما منحصر شده است در زندانی بودن و البته فرزندان برومندش که ستون های کشور ما هستند و به قول حسین رستمی شاعر:

زیر دین چاره معصوم اما گردنم

زیر دین حضرت موسی بن جعفر بیشتر

گردن در زیر دین آن امامی هست که

داده در ایران ما طوبای او بر بیشتر

وقتی حضرت صادق (ع) به رحمت حق می شتابید وضعیت تعیین امام بعدی دچار پیچیدگی می شود. امام صادق اگرچه مانند پدران بزرگوارش وصیت مکتوب دارد اما این مکتوب مقدس تنها در دست اخص خواص شاگردان است و عملاً بسیاری از شاگردان پرتعداد حضرت صادق از آن بی اطلاع اند. تا آنجا که وقتی برای زراره (بزرگ شاگردان حضرت صادق) خبر می آورند که امام صادق از دنیا رفتند، پسرش را از کوفه به مدینه می فرستد تا ببیند امام بعدی کیست. قبل از اینکه پسرش برگردد، زراره به بستر مرگ می افتد و قرآن را جلوی خود می گیرد و می گوید: خدایا به هر امامی که در این کتاب تو ما را به سمت او راهنمایی کردی، من به او مؤمن هستم و سپس از دنیا می رود. این را می گوید: که مشمول حدیث «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میت جاهلیه» نشود (منتها در روایت آمده که زراره می دانست، فقط پسرش را می فرستد که ببیند قضیه علنی شده یا خیر و آیا اجازه ابراز دارد؟)

هشام بن سالم می گوید: امام صادق (ع) از دنیا رفت و من و ابوجعفر یعنی نعمان بن سالم در مدینه بودیم. مردم همه مجتمع بر این شده بودند که امام بعدی عبدالله افتخ است یعنی پسر بزرگ تر. می گوید: ما هم رفتیم. در اینجا معلوم است که خانه امام جعفر خلوت است و کسی به آن نمی رود. عبدالله پسر بزرگ تر است و خودش هم مدعی است. ما تا دوره امام موسی بن جعفر در خاندان پیغمبر مدعی به این شکل نداشتیم که بیاید و ادعا کند که من از پدرم هستم. رابطه امام حسین با امام سجاد، امام سجاد با امام باقر، امام باقر با امام صادق، به گونه ای نیست که خللی در این وسط حاصل شود و یک فرقه جدید شکل بگیرد ولی در اینجا قصه جدی است. همه چیز تازه است و جامعه شیعه هم آمادگی این وضعیت را ندارند. اینجا پیش عبدالله افتخ می روند که همه می گویند که او امام است. اینجا اساتید کلام بودند و این طور نبود که زود کلاه به سرشان برود.

روایت هم بوده که «آن الامر فی الکبیر ما لم یکن به آئه» خود امام صادق (ع) فرموده بود که امامت و امر برای پسر بزرگ است تا موقعی که در او عیب و علتی نباشد. می گوید: وارد شدیم و همان سؤال هایی را که از پدرش می پرسیدیم از او هم پرسیدیم. پرسیدیم: زکات تا چقدر لازم است؟ اول سؤال های ساده پرسیدیم، گفت: دو بیست و پنج تا. گفتیم: در صد تا؟ گفت: دو درم و نصفی. سپس گفتیم: مرجعه هم که همین حرف ها را می زنند. او دستش را رو به آسمان کرد و گفت: به

خدا قسم من نمی دانم که مرجعه چه می گویند، همین که گفت: اینجا گفتند: این دیگر امام نیست. این جواب نشان می دهد که او امام نیست. آمدم بیرون در حالی که گریه می کردم و حیران بودیم که به کجا برویم. می گویند: در کوفه های مدینه آواره بودیم و علاوه بر این نگران هم بودیم چون می ترسیدیم، جاسوس های ابوجعفر. منصور دوانیقی. در مدینه پر بودند و منتظر بودند ببینند که چه کسی شیعه جعفر بن محمد است تا گردش را بزنند. هم از جان مان می ترسیدیم و مراقب بودیم از یک طرف هم به چیزی مبتلا شده بودیم که جامعه تشیع آمادگی چنین چیزی را نداشت؛ یعنی عدم معلومیت امام و ادعای دروغی امامت یک نفر. اینجا چه می دانستند به سراغ چه کسی بروند. شروع کردیم به سر خود زدن که به سراغ مرجعه، قدریه، زیدیه، معتزقه، خوارج برویم؟ پیش هیچکس هم که نمی توانیم برویم چون آنها متکلم بودند و در بحث و کلام بر همه آنها غالب بودند. یک باره دیدیم که یک پیرمرد که ما او را نمی شناختیم از دور به ما اشاره کرد. ترسیدیم که از جاسوس های ابوجعفر منصور باشد ولی من به محمد بن نعمان گفتم: تو بایست، پشت سر من بیا، او دارد مرا صدا می کند، من می روم، اگر تو بیایی هر دو با هم گیر می افیم، او هم خیلی فاصله نگرفت، من دنبال پیرمرد راه افتادم و خودم هم گمان می کردم که من از این بازی فرار نمی کنم چون نمی دانستم برای چیست و حتماً گیر می افتم به دنبال او رفتم، یکبار دیدم که به در خانه ابوالجعفر موسی بن جعفر رفت. سپس من را راه کرد و به داخل رفت. دیدم خادم دم خانه آمد و گفت: داخل شو. خدا تو را رحمت کند. داخل شدم دیدم ابوالحسن (ع) نشست و بدون اینکه من حرفی بزنم گفت: «لا الی المُرَجَعه لا الی القدریه لا الی الزیدیه و لا الی الخوارج اِلّی اِلّی» یعنی چیزی را که در آنجا در دل ما گذاشته بود داشت به ما می گفت. نه سراغ آنها نروید. بعد شروع می کنند به پرسیدن اینکه آیا شما امام هستید؟ دیدند امام نمی گویند که من امام هستم. سؤال می کنند شما امام هستید؟ جواب نمی دهد. می فهمند که از یک طریق دیگر باید بفهمند چون فضا فضای تقیه است و هیچ چیز نمی تواند بگوید. با شیوه های مختلف سؤال هایی که از پدرش می پرسیدند ایشان هم همه را پاسخ می داد. گفتند آیا شما امامی دارید؟ می فرماید: نه. می فهمند که او امام است و این دو نفر باعث می شوند

که بقیه هم به سراغ امام کاظم بیایند. عبدالله افتخ می فهمد که اینجا شر را به پا کردند، در بعضی از نقل ها داریم که عده ای را می فرستند که اینجا را بزنند چون مایه شر بودند و چون اینجا متکلمین عصر بودند، خیلی اینها روی مردم اثر داشتند. اینجا امام شناس بودند و حرف اینها خیلی اثر می گذارد. از اصحاب بزرگ بودند و کم کم باعث می شوند که دکان عبدالله تخته شود.

نوع وصیت امام هم به نوعی بود که این مشکل را پدید می آورد، اگر آن نقل درست باشد که امام به عبدالله (فرزند بزرگ امام صادق که پس از پدر ادعای امامت کرد و بخش مهمی از شیعیان به او گرایش پیدا کردند اما با مرگ زود هنگام او پس از پدرش (۷۰ روز بعد) عملاً بساط فطحیه جمع شد) هم وصیت کردند، این به این معنی است که با توجه به شناختی که امام از فرزندان شان دارند حتی ممکن است که پیدایش فطحیت به نحوی طرح خود امام باشد چون یکی از علل حفظ جان امام موسی بن جعفر همین پیدایش فطحیت بود. به این معنی که از نگاه حکومت عباسی وقتی درگیری در بین شیعه افتاد، حکومت خود را کنار می کشد تا اینها به جان هم بیفتند. خود این درگیری برای حکومت مطلوب بود ولی بعد که آرام آرام امام موسی بن جعفر جا افتادند، حساس شدند.

حکومت به امام کاظم حساس نیست و طبیعی هم هست، یک فرد عظیمی مثل امام صادق که همه چشم ها به او متوجه بود و قدرت فوق العاده سیاسی داشت، رفته و طبیعی است که کسی مثل منصور که در اوج قدرت است، حالا به یک حرکت معنوی تربیتی (شیوه امام کاظم) این قدر حساس نباشد. چون آنها هنوز خیلی نمی فهمند که چه اتفاقی دارد می افتد. اینها احساس می کنند که بزرگ این خاندان که هم دوره بنی امیه را درک کرده بود و هم این دوره را و در تمام این فتنه ها یکی از محورهای اصلی حفظ بنی هاشم بوده رفته است. به تدریج هم می فهمند که صاحب الوصیه یک جوان بیست و چند ساله است که در اوایل مسیر، یک درگیری هم با برادرش داشته است ولی دیگر آن حساسیت در این دوره

نیست و به نظر می رسد به خصوص از روایاتی که از امام صادق نقل شده و برخی صحبت هایی که از هشام نقل می کنند، حکومت تا مدتی کاری با امام ندارد. در حقیقت امام همان روالی را که امام صادق داشتند ادامه می دهند. مورخین در دوره زندگی امام موسی بن جعفر در دوره منصور که کوتاه نیست، ایشان قریب به ده سال در آن دوره زندگی کرده اند، در این ده سال برخوردی بین منصور و امام موسی بن جعفر نقل نمی کنند.

اگرچه ما قائل به این هستیم که هر ۱۴ معصوم نور واحد هستند و سیری که طی می کنند سیر یک انسان ۲۵۰ و اندی ساله است اما رحلت هر امامی و جانشین شدن امام بعدی عملاً به دلیل تغییر جایگاه در نگاه جامعه تغییراتی را در تاکتیک های حرکت ایجاد می کند.

این تغییر با رحلت حضرت صادق و امامت امام کاظم شکل و شمایل روشنی دارد. شبکه و کلای ائمه که پایه های آن از زمان حضرت سجاد ایجاد شده و در زمان امام باقر و صادق گسترش یافته به پختگی می رسد و شکل و شمایل متفاوتی از قبل به خود می گیرد.

و کلا چه وظایفی داشتند؟

یکی نقش مالی است؛ یعنی وجوه شرعی مثل خمس و زکات و نذر و هدایای شیعیان را می گرفتند و با سلسله مراتبی به ائمه می رساندند. عمدتاً در نقل ها به نظر یک مخفی کاری غریبی در این شبکه هست. علی بن یقظین وزیر اصلی هارون الرشید بوده است، یار بزرگ امام کاظم هم هست، در نقل داریم که او اموال و نوشته هایی را به دو نفر می دهد، سپس به آنها دستور می دهد، اسب و استر بخرد و در طریق عمومی هم حرکت نکنند؛ یعنی از بیابان بروید. در بیابان می روند، قبل از اینکه به آن محل برسند، می بینند که امام موسی بن جعفر از شهر بیرون آمده اند؛ یعنی حتی نمی خواهند اینها وارد شهر شوند. در آن منطقه امام آن اموال و نوشته ها را تحویل می گیرند و اینها برمی گردند. یک نوع ارتباط پیچیده سری در اینجا برقرار است در بین وزیر اصلی حکومت با امام کاظم. علی بن یقظین فقط وزیر هارون نبوده است، یقظین عباسی بوده است، بعضی ها گفته اند که امام صادق پدر او را لعن کرده بوده است حتی می آیند و می پرسند: آیا این برای علی بن یقظین مایه منقصت

عالم کلام

نیست که پدر او لعن شده بود و این لعن آیا بر او اثر نمی گذاشت؟ در جواب می فرمایند: همان طور که خداوند از شکم مرده، زنده بیرون می کشد، علی بن یقظین را هم از آنجا بیرون کشیده است. وظیفه ارتباط بین مناطق شیعه نشین و ناحیه مقدسه و امام بر عهده وکلاست؛ یعنی نامه ای می رسد، امام پیامی دارند، خبرهای مناطق به امام می خواهد برسد، آمدن و رفتن همه این اطلاعات بر عهده شبکه وکلاست. نقش علمی و ارشادی دارند؛ یعنی در حقیقت اینها نایب الامام هستند؛ یعنی فعالیت های سیاسی که است، دستور می رسد باید عمل می کردند و نوعی نیابت از امام داشتند. و اینکه امام بعدی چه کسی است، معمولاً مردم از طریق وکیل امام قبلی می فهمیدند. عملاً خیلی از اوقات فعالیت های سیاسی که می خواست صورت بگیرد، بر عهده وکلا بوده است. دنبال چه کسی بروید و دنبال چه کسی نروید، چه کسی بدعت گذار است، چه کسی آدم منحرفی است، همه این می آیند و یک فرقه ای به نام واقفه ایجاد می شده است.

آخرین نقشی که این سازمان دارد این است که آرام آرام شیعه را آماده می کند برای دوره غیبت. یعنی در دوره امام هادی و امام عسکری دیگر شیعیان تقریباً با امام ارتباط مستقیم ندارند. با شبکه ای از علما و وکلا سر و کار دارند و او اجازه می دهد که این تشکیلات آرام آرام به یک حالت نیمه مستقل در بیاید و امام بتواند از پس پرده داستان را کنترل کند و نیازی به حضور رسمی و علنی امام نباشد.

اما همین شبکه مستحکم و منسجم در عین تشدّد به علت ضعف ها و لغزش های انسانی، در پایان عمر پرپرکت امام کاظم دچار انحراف شد. پس از وفات ایشان که سال ها به خاطر زندانی بودن کنترل چندانی بر وکلا اعمال نمی شد، به خاطر این رهایی و آزادی طبیعتاً یک قدری دچار مشکل شدند، حتی دو سه نفر از وکلا با هم بر سر اموال و خوردن آنها کنار می آیند و یک فرقه ای به نام واقفه ایجاد می شود. وکیل در جامعه شأن بسیار قوی و طبیعتاً خطر زیادی داشته است و برخورد ائمه با انحرافات این مجموعه خیلی محکم است. (چه آنکه امام رضا با وجود همه بگیر و ببند های دوره هارون الرشید در برخورد با این افراد بسیار محکم عمل می کنند.)



زیر دین چاره

معصوم امام

گردنم

زیر دین حضرت

موسی بن جعفر

بیشتر

گردن در زیر دین

آن امامی هست

که

داده در ایران ما

طوبای او بر بیشتر